

واکاوای راهکارهای حقوقی پیگرد جنایات رژیم امریکا در خلأ عضویت در کنوانسیون ۱۹۸۹ حقوق کودک

کودک‌کشی رژیم امریکا در مسلخ قانون‌گریزی



رژیم امریکا به عنوان تنها عضو رسمی سازمان ملل متحد که از تصویب نهایی کنوانسیون حقوق کودک سر باز زده، وضعیت استثنایی و چالش‌برانگیز در نظام حقوق بین‌الملل ایجاد کرده است. این استنکاف حقوقی، در نگاه اول نوعی حصار امنیتی و مصونیت مطلق برای واشینگتن در قبال جنایات ارتکابی علیه کودکان در منازعات مسلحانه، حملات پنهانی و سیاست‌های سخت‌گیرانه مرزی پدید آورده است. اما واقعیت حقوقی حاکم بر جهان امروز نشان می‌دهد عدالت بین‌المللی، برخلاف تصور سیاستمداران کاخ سفید، بن‌بست‌پذیر نیست.

کنوانسیون حقوق کودک که در سال ۱۹۸۹ به تصویب رسید، با ۱۹۶ عضو، جهانی‌ترین سند حقوق بشری تاریخ است. رژیم امریکا در سال ۱۹۹۵ این سند را امضا کرد، اما مجلس سنا با رویکردی انزولابانه، هرگز به آن رأی مثبت نداد. ریشه این مخالفت را باید در تعارض مفاد کنوانسیون با قوانین داخلی برخی ایالت‌ها نظیر مجازات‌های سنگین برای نوجوانان یا حریم حاکمیت والدین بر تربیت فرزندان جست‌وجو کرد. امساروی این بهانه‌ها، دلیل اصلی گریز از این پیمان، اهمه‌ا از نظارت نهادهای بین‌المللی بر عملیات نظامی این رژیم در خارج از مرزهاست. باین وجود، طبق ماده ۱۸ کنوانسیون وین در مورد حقوق معاهدات، کشوری که سندی را امضا کرده، حتی پیش از تصویب نهایی، ملزم است از اقدامی که هدف و مقصود آن معاهده را بی‌اثر می‌کند، خودداری کند. بنابراین واشینگتن در یک خلأ قانونی مطلق قرار نداد و امضای اولیه، بار مسئولیتی اخلاقی و حقوقی بر دوش این رژیم نهاد است.

حصار حقوق عرفی با عدم عضویت شکنجه نمی‌شود

یکی از محکم‌ترین استدلال‌های حقوقی برای پیگرد جنایات امریکا، تکیه بر حقوق بین‌الملل عرفی است. بسیاری از بندهای کنوانسیون حقوق کودک، امروزه به چنان جایگاهی از پذیرش همگانی رسیده‌اند که به عنوان قواعد امره یا یوس کوگنس شناخته می‌شوند. قواعدی نظیر ممنوعیت شکنجه، ممنوعیت به‌کارگیری کودکان به عنوان سرباز و ضرورت محافظت از جان غیرنظامیان در جنگ، قواعدی هستند که هیچ دولتی، چه عضو پیمان‌نامه‌ها باشد و چه نباشد، حق تخطی از آنها را ندارد. در پرونده‌های متعددی مانند حملات پنهانی در یمن، پاکستان

و افغانستان که منجر به قتل صدها کودک در مراسم‌های عروسی یا مدارس شده است، رژیم امریکا نمی‌تواند به عدم عضویت در کنوانسیون ۱۹۸۹ استناد کند. بر اساس طرح مواد مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها که از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل تدوین شده، هرگونه نقض قواعد امره بین‌المللی موجب مسئولیت کیفری و مدنی دولت خاطی شده و راه را برای مطالبه خسارت باز می‌کند.

کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو؛ سپر دفاعی حقوق کودکان

نکته کلیدی که اغلب در تحلیل‌ها نادیده گرفته می‌شود این است که رژیم امریکا، برخلاف کنوانسیون حقوق کودک، یکی از اعضای اصلی کنوانسیون‌های ۱۹۴۹ ژنو است. این کنوانسیون‌ها به همراه پروتکل‌های الحاقی آنها، اساس حقوق بشر دوستانه را تشکیل می‌دهند و به‌طور مشخص بر حمایت از اطفال در زمان جنگ تأکید دارند. طبق ماده ۱۴ کنوانسیون چهارم ژنو، دولت‌ها موظف به ایجاد مناطقی امن برای کودکان هستند. همچنین طبق ماده ۷۷ پروتکل اول الحاقی، کودکان باید مورد احترام ویژه قرار گرفته و در برابر هرگونه حمله محافظت شوند. حملات هوایی بی‌رویه یا حمایت‌های لجستیکی و تسلیحاتی رژیم امریکا از ائتلاف‌هایی که عمداً زیرساخت‌های غیرنظامی و مدارس را

هدف قرار می‌دهند، نقض فاحش کنوانسیون از نو محسوب می‌شود. در اینجا عنوان مجرمانه از نقض یک معاهده ساده به جنایت جنگی تغییر می‌کند که پیگرد آن در صلاحیت دادگاه‌های بین‌المللی است.

سایه دیوان کیفری بین‌المللی

هر چند رژیم امریکا با تصویب قوانین داخلی ععیب، تلاش کرده است اتباع خود را از چنگال عدالت در لابه‌برانه، اما صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بر اساس قلمرو جغرافیایی، این رویا

هدف قرار می‌دهند، نقض فاحش کنوانسیون از نو محسوب می‌شود. در اینجا عنوان مجرمانه از نقض یک معاهده ساده به جنایت جنگی تغییر می‌کند که پیگرد آن در صلاحیت دادگاه‌های بین‌المللی است. هر چند رژیم امریکا با تصویب قوانین داخلی ععیب، تلاش کرده است اتباع خود را از چنگال عدالت در لابه‌برانه، اما صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی بر اساس قلمرو جغرافیایی، این رویا



یکی از محکم‌ترین استدلال‌های حقوقی برای پیگرد جنایات امریکا، تکیه بر حقوق بین‌الملل عرفی است. بسیاری از بندهای کنوانسیون حقوق کودک، امروزه به چنان جایگاهی از پذیرش همگانی رسیده‌اند که به عنوان قواعد امره یا یوس کوگنس شناخته می‌شوند.

۲۴ این میثاق صراحتاً حق کودک به برخورداری از اقدامات حمایتی متناسب با وضعیت صغیر بودن را تضمین می‌کند. این استناد نشان داد که حتی با وجود گریز از یک سند خاص، زنجیره‌ای از معاهدات دیگر وجود دارد که گریبان قانون‌شکنان را می‌گیرد.

دکتر بن صلاحیت جهانی؛ دادگاه‌های ملی در نقش منجی

یکی از مسرهای نوین و مؤثر برای پیگرد جنایات علیه کودکان، استفاده از صلاحیت جهانی در دادگاه‌های داخلی کشورهای ثالث است. کشورهایی مانند آلمان، فرانسه و اسپانیا در قوانین داخلی خود پذیرفته‌اند که جنایات علیه بشریت و جنایات جنگی به قدری هولناک هستند که هر دادگاهی در هر کجای جهان می‌تواند به آنها رسیدگی کند.

سازمان‌های غیردولتی با مستندسازی دقیق جنایات رژیم امریکا در قبال کودکان فلسطینی یا یمنی، می‌توانند شکایات خود را در این دادگاه‌ها مطرح کنند. صدور قرار بازداشت بین‌المللی برای مجرمات سیاسی و نظامی که دستور قتل عام یا محاصره‌های منجر به گرسنگی کودکان را صادر کرده‌اند، از جمله دستاوردهای این مسیر حقوقی است که مصونیت خودخوانده واشینگتن را به چالش می‌کشد.

ضرورت بیداری عدالت و تأثیر گذاری

در نهایت باید بر این نکته پای فشرده که حقوق بین‌الملل ابزاری در دست قدرتمندان نیست، بلکه زبانی مشترک برای صیانت از کرامت انسانی است. عدم عضویت رژیم امریکا در کنوانسیون حقوق کودک، هر چند یک تقیصه بزرگ در نظام حقوقی بین‌الملل محسوب می‌شود، اما به هیچ وجه به معنای پایان راه برای برقراری عدالت نیست. پیوند میان حقوق عرفی، کنوانسیون‌های بشر دوستانه ژنو و استفاده از ظرفیت‌های دادگاه‌های ملی، مثلی قدرتمند ایجاد کرده است که می‌تواند واشنگتن را به پاسخگویی وادار کند و اجازه ندهد توحش از دستان قانون بگریزد. در دنیای امروز که رسانه‌ها مرزهای پنهان کاری را از میان برداشته‌اند، مستندسازی دقیق جنایات و تبدیل آنها به لویاح حقوقی مستند، وظیفه اصلی جامعه حقوقی برای صیانت از حقوق فرشته‌هایی است که قربانی زیادخواهی قدرتهای بزرگ می‌شوند. عدالت ممکن است با تأخیر اجرا شود، اما تاریخ نشان داده است که هیچ ظالمی نمی‌تواند تاابد از عواقب جنایت علیه ضعیف‌ترین قشر جامعه، یعنی کودکان بگریزد.

پرونده‌های سیاه؛ از جداسازی مرزی تا نقض‌های آهنگین

در سال‌های اخیر، سیاست تحمل صفر در مرزهای رژیم امریکا منجر به فجایع انسانی شد که حتی متحدها نزدیک این رژیم را به شوک فرو برد. جداسازی اجباری کودکان از والدین مهاجر و نگهداری آنها در محیط‌هایی شبیه به قفس، نقض آشکار حقوق بنیادین بشر بود. مدافعان حقوق بشر در این پرونده با هوشمندی به جای تمرکز بر کنوانسیون حقوق کودک، به میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی استناد کردند که رژیم امریکا در سال ۱۹۹۲ به آن ملحق شده است. ماده

تکنه

همکاری بادشمن از نگاه حقوق

مرز میان فعالیت‌های سیاسی و همکاری با دشمن در شرایط جنگی حساس تر هم می‌شود و برخورد با افرادی که در دوران نبرد، با دشمنان وطن همکاری می‌کنند، واکنشی است که ریشه در عمیق‌ترین مبانی حقوق کیفری داخلی و کنوانسیون‌های بین‌المللی دارد.

امنیت ملی، رکن اصلی بقای هر دولتی است و در علوم حقوقی، دولت‌ها زمانی می‌توانند از حقوق شهروندان محافظت کنند که خود دارای حاکمیت و امنیت باشند. بنابراین در شرایط صلح، حقوق شهروندی در بالاترین سطح خود قرار دارند و اصل بر ائت (بی‌گناهی) بر همه حاکم است. اما با اعلام وضعیت جنگی یا وقوع بحران‌های امنیتی بزرگ، پارادایسم حقوقی تغییر می‌کند. در این مرحله، قانون برای حفظ بقای کل (جامعه و حاکمیت)، محدودیت‌هایی را بر بخشی از حقوق فردی اعمال می‌کند تا از فروپاشی ساختار حاکمیت جلوگیری کند.

در این وضعیت، رفتار فردی دیگر صرفاً یک مسئله شخصی نیست و بر امنیت جمعی اثر می‌گذارد. بنابراین همکاری با دشمن در این دوران، از منظر حقوق کیفری، از یک تخلف ساده یا نظر سیاسی، به یک جنایت علیه دولت و ملت بدل می‌شود که می‌تواند تمامی زیرساخت‌های امنیتی کشور را نیز تهدید کند.

تحلیل ساختاری جرم در حقوق کیفری داخلی

در نظام حقوقی کشورمان، برخورد با همکاری با دشمن در شرایط جنگی، از طریق باب جنایات علیه امنیت کشور تعریف شده است. برای درک دقیق این برخورد، باید عناصر جرم را تفکیک کرد.

۱. **تفکیک میان جاسوسی، تبانی و خیانت:** بسیاری از مردم این سه مفهوم را یکی می‌دانند، اما در حقوق کیفری، تفاوت‌های ماهوی دارند:

جاسوسی: بر محور اطلاعات می‌چرخد. جاسوس کسی است که اطلاعات نظامی، سیاسی یا اقتصادی سری را به سازمان‌های بیگانه منتقل می‌کند. عنصر اصلی در اینجا، افشای اسرار است. **تبانی:** بر محور هماهنگی می‌چرخد. تبانی یعنی ایجاد یک رابطه هماهنگ و سازمان‌یافته با دشمن برای اجرای عملیات‌های ضد امنیتی. در تبانی، حتی اگر اطلاعات محرمانه‌ای فاش نشود، اما فرد با دشمن برای تضعیف توان دفاعی یا ایجاد آشوب هماهنگی کند، مرتکب جرم شده است.

خیانت به وطن: سنگین‌ترین نوع جرم است. این جرم شامل هرگونه اقدام گسترده‌ای است که هدف آن تغییر ساختار حاکمیت یا تسلیم کردن قلمرو کشور به دشمن باشد. خیانت، ماهیت ضد حاکمیت دارد و مستقیماً بنیان‌های وجودی دولت را هدف قرار می‌دهد.



۲. **عناصر مادی و معنوی در شرایط جنگی:** در حقوق کیفری، برای محکومیت فرد، اثبات عنصر مادی (فعل عملی) و عنصر معنوی (قصد و نیت) الزامی است.

در شرایط جنگی، اثبات عنصر معنوی (نیت همکاری با دشمن) دشوارتر از زمان صلح است. مدافعان حقوقی اغلب مدعی هستند که اقدامات موکلان صرفاً اقتراض سیاسی بوده است. اما قانون‌گذار با دقت نظر در این موارد، قصد آسیب به امنیت ملی را معیار قرار می‌دهد تا مرز میان مخالفت با سیاست‌های دولت و همکاری با دشمن مشخص شود.

رویکرد حقوق بین‌الملل و تغییر جایگاه حقوقی فرد

حقوق بین‌الملل بشردوستانه (IHL) که در کنوانسیون‌های ژنو تجلی یافته، در زمان جنگ، قواعد متفاوتی را برای برخورد با افراد وضع می‌کند.

۱. **گذار از شهروندی به مبارز غیرقانونی:** در زمان صلح، هر فرد دارای حقوق کامل شهروندی است. اما در شرایط جنگی، اگر فردی برخلاف قوانین جنگ، به گروه‌های مسلح دشمن کمک کند یا در عملیات‌های اطلاعاتی دشمن نقش داشته باشد، از حمایت‌های ویژه شهروندان عادی محروم شده و تحت عنوان مبارزان غیرقانونی دستگیر و محاکمه می‌شود.

این موضوع به معنای حذف حقوق بنیادین نیست، بلکه به معنای تغییر در نوع حمایت‌های حقوقی و مواجهه با قواعد سخت‌گیرانه‌تر در دادگاه‌های نظامی است.

۲. **مسئولیت کیفری فردی و عدم پذیرش دستورات غیرقانونی:** یکی از اصول مهم در حقوق بین‌الملل، مسئولیت کیفری شخصی است. این اصل می‌گوید که هیچ فردی نمی‌تواند با استناد به اینکه فقط دستورات مافوق را اجرا می‌کرده یا در شرایط جنگی مجبور بوده است، از مسئولیت همکاری با دشمن یا شرکت در جنایات دشمن شانه خالی کند. اگر همکاری فرد منجر به وقوع جنایت علیه غیرنظامیان توسط دشمن شود، او در سطح بین‌المللی نیز قابل پیگرد است.

چالش‌های نوظهور؛ جنگ‌های سایبری و هیبریدی

امروزه، میدان جنگ از مرزهای جغرافیایی فراتر رفته است. برخورد با همکاری با دشمن در عصر دیجیتال، بزرگ‌ترین چالش حقوقی قرن حاضر است. **۱. همکاری در فضای مجازی و جنگ روانی:** امروزه همکاری با دشمن لزوماً به معنای حمل سلاح نیست. فعالیت در شبکه‌های اجتماعی برای انتشار اخبار جعلی، تضعیف روحیه ملی، یا هدایت افکار عمومی به سمت بی‌اعتمادی به نهادهای امنیتی، می‌تواند مصداق همکاری با دشمن باشد.

۲. **ابهام در اثبات جرم در فضای سایبری:** در جنگ‌های سایبری، ردپای دیجیتال می‌تواند به راحتی جعل شود.



تعیین رژیم حقوقی حاکم بر ابراه‌های بین‌المللی، همواره یکی از پیچیده‌ترین مباحث حقوق بین‌الملل در باها بوده است. کنوانسیون ۱۹۸۲ سازمان ملل متحد گرچه به عنوان یک سند جامع در این حوزه شناخته می‌شود، اما تسری مفاد آن به کشورهای غیر عضو، تابع قواعد سخت‌گیرانه حقوق معاهدات است.

میان تابعان حقوق بین‌الملل است. در صورت بروز شرایط جنگی و مخاصمات مسلحانه، نظم حقوقی حاکم بر زمان صلح تعلیق شده و الزامات آن قابلیت اجرای خودکار نخواهد داشت و دولت‌ها تابع قواعد ناظر بر حقوق درگیری‌های مسلحانه خواهند بود. بر این اساس، حتی با فرض محال تصویب کنوانسیون ۱۹۸۲ از سوی ساختار قانونی ایران، مفاد آن به دلیل ماهیت صلح‌محور، در شرایط جنگی و مخاصمه اساساً موضوعیت نداشته و قابلیت استناد نخواهد داشت.

تحلیل مؤلفه‌های حقوقی مرتبط با کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق در باها مبین آن است که جمهوری اسلامی ایران به واسطه عدم تصویب این سند در مراجع داخلی، مطلقاً فاقد تعهد معاهداتی در قبال قواعد عرفی به ایران شده است. از سوی دیگر، اشتراک رویه و اراده حقوقی ایران و عمان در اعمال رژیم حاکمیتی «عبور بی‌ضرر»، امکان بهره‌برداری سایر کشورهای رژیم‌های سهل‌گیرانه عبور ترانزیتی را از حیز ارتفاع ساقط کرده است. در نهایت، هندسه حقوقی این معاهده منحصراً برای انتظام بخشی به دوران صلح طرح‌ای شده است و هرگونه تلاش برای معاهداتی نظیر کنوانسیون حقوق در باها، با اینستا به پیش‌فرض‌های زمان صلح و در چارچوب نظم مبتنی بر منشور ملل متحد (به‌ویژه اصل منع تجاوز و بحران، فاقد وجاهت و مبنای مسموع توسل به زور) تدوین شده‌اند. هدف غایی این مقررات، تنظیم و تسهیل روابط مسالمت‌آمیز در حقوق بین‌الملل است.



وضعیت حقوقی ایران در کنوانسیون ۱۹۸۲ در باها

مسئله تنگه این است؛ عبور ترانزیتی یا بی‌ضرر؟!

صرفاً رژیم «عبور بی‌ضرر» را به رسمیت می‌شناسد. بدین ترتیب، دو کشور ساحلی حاکم بر این آبراه - یکی با اتکا به عدم تصویب قوانین داخلی و دیگری با استناد به حق شرط و اعلامیه تفسیری - عملاً رژیم حاکمیتی عبور بی‌ضرر را تثبیت کرده‌اند و ادعای حق عبور ترانزیتی در این منطقه از منظر حقوقی بلامحل است. اگرچه تمرکز بین‌المللی بر این مسئله، نکتة حائز اهمیت در این معادله، انطباق عملی و حقوقی رویه کشور عمان با جمهوری اسلامی ایران است. اگرچه عمان به کنوانسیون ۱۹۸۲ پیوسته، اما همگام با الحاق، با صدور اعلامیه‌های تفسیری تصریح کرده است که در محدوده تنگه عبوری،

پیشین، محدودیت‌های به مراتب کمتری برای شناورهای خارجی قائل است و آزادی عمل بیشتری به آنها می‌دهد. با این وجود، ایران به دلیل عدم التزام به کنوانسیون، به استناد به عنوان عرف بین‌المللی به رسمیت نمی‌شناسد. این اعلام صریح و پیش‌دستانه سبب می‌شود تا توافقات مندرج در کنوانسیون، صرفاً در دایره اعضای آن معتبر باقی مانده و سایر بازیگران نتوانند با استناد به رویه عمومی، این قواعد را به عنوان عرفی الزام‌آور علیه حاکمیت ملی ایران تفسیر و اعمال کنند. کنوانسیون ۱۹۸۲ در خصوص تنگه‌های بین‌المللی، رژیم «عبور ترانزیتی» (Transit Passage) را ابداع کرد که در قیاس با مقررات

برخی تفاسیر در حالی به دنبال بسط تعهدات ناشی از کنوانسیون ۱۹۸۲ حقوق در باها (UNCLOS) به جمهوری اسلامی ایران در آب‌های راهبردی منطقه هستند که تدقیق در مبانی حقوق بین‌الملل معاهدات نشان می‌دهد تهران فاقد هرگونه التزام حقوقی به این سند است.

تعیین رژیم حقوقی حاکم بر ابراه‌های بین‌المللی، همواره یکی از پیچیده‌ترین مباحث حقوق بین‌الملل در باها بوده است. کنوانسیون ۱۹۸۲ سازمان ملل متحد گرچه به عنوان یک سند جامع در این حوزه شناخته می‌شود، اما تسری مفاد آن به کشورهای غیر عضو، تابع قواعد سخت‌گیرانه حقوق معاهدات است.

تحلیل موقعیت حقوقی جمهوری اسلامی ایران در قبال این کنوانسیون نیازمند درک دقیق مفاهیمی نظیر «امضای اولیه»، «اعلامیه‌های تفسیری» و تفاوت بنیادین میان رژیم‌های حقوقی در زمان صلح و مخاصمات مسلحانه است.

بر مبنا ی قواعد مسلم حقوق بین‌الملل از جمله کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات وین، امضای اولیه یک معاهده چندجانبه، لزوماً موجب تعهدات قطعی و التزام‌آور برای دولت امضاکننده نیست. این اقدام در عرف دیپلماتیک صرفاً به معنای تمایل قسوه‌محریه برای ارجاع سند به مراجع قانون‌گذاری داخلی جهت طی تشریفات تقنینی و تصویب نهایی (Ratification) است.

ایران در زمان تدوین کنوانسیون ۱۹۸۲، منحصراً به امضای اولیه آن اکتفا کرد. از آنجا که این معاهده هرگز در ساختار تقنینی ایران به تصویب نرسید، دولت ایران ذیل عنوان «دولت عضو» (State Party) قسار نمی‌گیرد؛ در نتیجه، هیچ‌گونه الزام و تعهد حقوقی جهت اجرای مفاد این کنوانسیون بر عهده تهران نیست و استناد به آن فاقد وجاهت قانونی است. یکی از ظرفیت‌های حقوقی و اقدامات پیشگیرانه ایران در زمان امضای اولیه، صدور «اعلامیه تفسیری» (Interpretive Declaration) بود. در حقوق بین‌الملل، این امکان متصور است که رویه مستمر دولت‌های عضو یک معاهده، به مرور زمان ماهیت «حقوق بین‌الملل عرفی»